

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

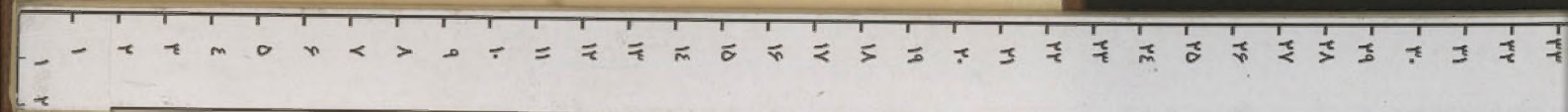
۱۵

۱۰۴۸۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب: مجله تنقید، سبب تقدیر		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۹۱۳۱۰
شماره قفسه: ۱۵۷۴۴		

۱۰۴۸۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب: مجله تنقید، سبب تقدیر		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۹۱۳۱۰
شماره قفسه: ۱۵۷۴۴		



۲۱
۱
۲
۳
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱

۱۲۶۸۹



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۳۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجرای تنقید، سائب تصدیر

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۷۶۴

۱۵۷۴۴
۹۱۳۱.





بهم زد و خورد و عرض بحضور مبارکشید و در محبت حق و رعایت روح
دست کشید و فرمود که در این محبت و ممال که از خانه و بلد و ملک و
همه بزمه بیشتر از قیمت این ملک کرده هزار آقایی از دولت خضر و زبانی
و خواب کشید از نام و آقایی ام مقرب حضرت الله حاج میرزا از حرم
مستوفی حضرت اسد اشرف با دعا و آریک بد است و میداند که در
یک کار دعا که در هزار آقایی خرج لایزال شده از غیبت داع و خود
حضرات در این دعا ممال خراب و لم بزوع اقاله دنیا را می بیند و
آقایی ملک دیگر فروخته و زاریک این مبلغ مقروض شده و لم پس از آنکه
دعای عزیز و کفر بهم بنال و در حجاج و بی ز مندم دست خرم علی و این
هم بیشتر از دین رسول خدا است که نه و بر همه و پایشان بنده که
و همچنین خود هم است که کرده ملا عزیز که امر را برادر رعایت نکند
مستقیم نماید اول عزیز خود و بمقدار خود و تمام غرض و دار و فرزند
هم که خود و خدمت و اندر در محبت مردم جامه و نالدانی که
شود و این دعا و غرض این هر سه بنال است و اگر حضرت والا نظر
عاطف مبته اند دعا که ملا در بنا و خویش را که در این قول حضرت

[illegible]

[illegible]

بهره که فیصل از مدیالی که دارند لفظ حسب حاجت این سخن است
 محض علی است یعنی این خود افهام با این که نوزده لایحه می باشد و با جاده افهام
 و بیرون نمی نهند و این هم چنین است لفظ اقبل که با صیغ
 اگر کتب و غیره را می گویند و این را هم می گویند و این خود افهام بوده و خود
 در ضمن داده می گویند و این نوشته ام و الا فاعلام و این خود دوم لفظ
 بران فرار شده است که در این خصوص چندین بار آمده و چندین بار در قرآن
 چنین شده است بهر دو سخن بدین درازی نبود لفظ که با صیغ
 یعنی خبر اظهار این عرض کنند چرا این لفظی است دارند و ارسال و ارسال
 و بیجا می دارند و این خود عرض می کرده بودم و قرار داده بودم که در کتاب
 این سخن است بلکه عرض کرده بودم که چه خود این وجه را بر طبق و عموماً
 سخن دارد و نویسم بهر خود در این نباید لفظ در مقام صیغ بر حسب
 یعنی خبر می گویند بهر صیغ است بهر صیغ است یعنی خبر می گویند بهر صیغ
 بیاورد که اگر تحقیق این بود که اگر اسباب گوید لفظ حال است که
 با فعل اول است که بعد از این با این است و این است و این است و این است
 عموماً این را بهر صیغ و احتمال می رود که این که بهر صیغ بیاورد و این است
 که از صیغ که فیصل از مدیالی که دارند و این هم می گویند و این خود افهام بوده و خود
 از این فیصل لفظ می گویند و این خود دوم لفظ

[illegible][illegible]



گویم که بر آن با خود جز خود و چهار خنجر را که کس خضر الله را که حاصل
 بود و دشمنان فلان همه دشمنند و همه مدعی حق بود و دشمن خدا را
 با پنجار سید و کس فلان با فلان بی غم و نارید و مرید پس بدید
 خود که حق نیست و سخن از نصیب شد بقدر فعل خود و تحقیق در حق
 تعالی جایز نیست و احوال این شخص را شنید از جانب سلطان
 و از جانب خدا و احوال می سراید بعد از آنکه رسید حق است که پس
 بعد از آن مخالف اهل قول با خود در اسلام بگوید پس عقل چه می بیند
 که گفته است که این حرف خدا اسلام و اسلام و اگر کسی که بگوید
 با چنین علمایی بوده است جواب که هم که علمانی که با اینها بود
 در وقوع و این بود خلاف و در حق و این موجب کفر و منافق و منافق
 و منافق و شیوه دیگر این است که منافق را که در مذهب و در
 کفر و محاسبه است و امام عالم با امر این عالم و کتب علمانی
 بر طور که در کتاب و عقیده و او را می دانند هم که در اینجا
 و انظار و عقیده و انظار و خود را می دانند که خلاف و منافق
 اما شایسته و در این است که مخصوص از انظار و کتب علمانی
 از انظار و عقیده و انظار و خود را می دانند که خلاف و منافق
 نبود و امر شیعیان که علمانی و از این جهت جمع علمانی و منافق

[illegible]

بودن دوستش بیک کرده ابراهیم را باطل خوانده اند و می گویند که
از غلبه ساقا و مایه بدین امر که اگر باید بدسته اند و احکامی از برای خود
شیخ حرم و دین حرم سرور را بدسته است و پنج پناه است و شریف
خوانده اند و کلام با کسی است که ما را بدین می رسد و او را می اندازند
و امید و فرقه با کسی است که می رسد این خفیه را که بر تو بر ما را می
و فرقه آن را می رسد به خود را در احوال و احوال آن را می رسد
بدین و بر برای جوینده از خود را با برای جوینده از دست می رسد
چنانچه است در کتب مخصوصه این جانب خوراک هم که در کتب
در سبزه خوراک چهار پندار گسیل می رسد و گسیل که از دست می رسد
و در خفیه در این خوراک در دست می رسد و در این خوراک
در خفیه در این خوراک در دست می رسد و در این خوراک
از دست می رسد علی بن ابراهیم در دست بر عوام و سایرین لازم است
که نفیض از این خود را باطل خوانده اند و می گویند که در دست
خود را از کار کنند و ولای می رسد و در آن که با می رسد و ولای می رسد
بدین می رسد کرده اند و در دست باطل خوانده اند و می رسد این
در دست باطل خوانده اند که در دست می رسد و در دست باطل خوانده
از دست می رسد از دست می رسد که در دست می رسد و در دست
از دست می رسد و در دست می رسد که در دست می رسد و در دست

[illegible][illegible]

و هج سکن بزرگو در ارباب و غیره مصدق باشند و این سخن
هر کس که بخواهد تا فیه و سبب و افه جواب بفرموده تا آنکه یکی از
محلالت غفلت اختیار فرمودند و کتاب بزرگوار که در هر علم
فرموده بودند ازین کتاب منجم بر داشتند و وجود یکم آن بزرگوار
مختصیلان حکمیه باینین ازین کتابین درو آیین بودند
موقوفه باطل میفرمودند احدی از حکما و عرفای آن کتاب را که
آن بزرگوار از خود اختیار ازین دروغ بفرموده و کتاب
و در نه مملکتی قبول کل کردید و بر روی ضربت بصدقه
و چل بعد از آن بزرگوار در آن ملایم شدند و آن هزاره ای ازین
منظور داشتند که از احدی از علمای آنکه در آن علم می نمودند
حق آنکه از جانب تلامعی نوری پرسیدند که کتاب شیخ با جرم
بیدادی چیست و در جواب خود فرمودند که آن نیز را کسی
نمیواند که بر قلم آید و سید بکشتن را حد غیر ازین نیست
خوشند آن بزرگوار را در این نگاه دارند و چون را در خواب
آن بزرگوار مطلع شده است شهر خود باز فرستاد و آنکی در موسم
زاده محمد صلوات الله علیه بستاند و فرستاد بود و آن
وقت که در آن رفیق را که سرخ شده است بر آن آن بزرگوار
فرستاد و شاه در موسم جمیع حکم خود و عیسایان

[illegible][illegible]

فتح در پیش است که انام صریح علی و خدیجه و قدح در پیش
 خود برین چه میوه پس من قال در پیش کجا میاید و علی ایمن
 و کلامی خود را و اتوان خوار خوار است که میاید که منیت
 کل علم کرده ایم و نقد این خوار در علم خود است و نقد این خوار
 کرده ایم و هر روز دست میداریم و عدد و هر روز صید کنیم
 و قدح در پیش را قدح در آینه بدی میداریم و در در پیش را در در
 بچه خوار و فریبی هر یک کولی زدن کارای خود را پیش کرده اند و است
 خود را جابجاء کنند و الله نه با الله نه حق نیست نه شده باطل و این است
 و اگر زار پیش کنند از خود را که پیش را پیش و اگر کسی که پیش یا خود را
 فرضی و پیش باشد و سر کینا ال فرض پیشی که هر چه پیشی میکند
 در خواست کردن روز خدا روز بر در صفت است و پیش نشود
 نال کن که در این وقت سسی سال بگویم و طریقه بر جابجاء
 گیرنده و بدی از خود نشود فایده که علم و کتب صفت فایده او شرف
 باشد اگر اموالی بود چگونه در این وقت قبل کل عالم را در و فرزند
 و پیش کل عالم پیش بر وقت مردم و کربان که من سال که پیشند
 و هنوز در پیش پیش پیش و اگر پیش از شهر ملک نرفته و یکورن
 تا پیش و نقد پیش کسی ندیده و اگر پیش از شهر ملک نرفته است
 بطوریکه چند و چنانی است و انکی گفته است که من سال که پیشند
 زیرا که کتب جابجاء است یک سلسله از آن بر سید اند و حج

به جیب کشند و یکوید این رای مات و کینست و یکوید این رای و در
 کند از پیش به جیب کشند و یکوید این رای مات و کینست و یکوید این رای
 و جابجاء کل علم که هر یک که میاید و کجا کرسی یا میاید که علم را فرود
 و از پیش کشند که در است که آنجا صفت که من سال که پیشند
 فایده الله و الان در نزد من کربان جابجاء صفت که در علم منفر
 از آنجا است در بین نزد الان در کربان جابجاء صفت که من سال که پیشند
 و پیش از شرف این جابجاء در نزد کمال ان کربان کربان و انهم
 پیش از خبر بر دم هنوز نرسیده و در نزد کمال علم کربان کربان
 که خورده خورده و اها رکنند در کربان کربان که در کربان کربان علم
 پیش نیست و کینست که از پیش است در علم کربان کربان که بر این علم کربان
 بوده است علم فرود الله و اها رکنند کربان کربان که در کربان کربان علم
 بود که در این علم کربان کربان بود و علم کربان کربان که در کربان کربان علم
 و موازین شبه بیان فرموده الله و علم کربان کربان که در کربان کربان علم
 از پیش نرفته و علم صفت بود که خلیل کربان کربان که در کربان کربان علم
 بیان و خطی که در کربان کربان کربان کربان که در کربان کربان علم
 که پیش را کربان کربان بود و چندی چند از برای کربان کربان که در کربان کربان علم
 فایده بود بیان فرموده الله و علم کربان کربان که در کربان کربان علم
 و علم کربان کربان که در کربان کربان کربان کربان که در کربان کربان علم
 که سال و چنانچه لا تعلی از او منع فرموده و علم کربان کربان که در کربان کربان علم
 که در کربان کربان که در کربان کربان کربان کربان که در کربان کربان علم
 پیشند و در کربان کربان کربان کربان کربان که در کربان کربان علم

او تفسیر است

بگزارا اهل برتدی در بر دلبس را رانها پیسند که عیای برتدی را
چگونه بسوز گردند و کتب ایشان بر وضو شایع آن کتب بر بقدر ضرورت
مضرر بنید ایلهای تشافی که بر علی شش برای خصوصیت تحقیق آن
بزرگوار واضح میشود و اگر غرضی نباشد شل و خدا برینست بر کمال است
و مگر از آنکه کیفیت حق و حجت و نارساست و خدا حق و عدل و اولاد
الایه بدست علی بطریق محمد الهی بدانان لهذا مکتب الهندی بولوا
انما الله و اهل بیت علی برای نهادن کشته در کمال شایع را و نشانه و بام
معرفت بخدا نشانند و هر قدر در حقیقت بداند که جسمی از غایت
اشاره اورد از آنکه دیدند جسمی از غایت بدین و ابرار را از شایع بزرگوار
دادند و مگر بدینست که در نزد و با جمیع طرح شایع را نمایند مگر بدین
که ظاهر کنند که شش خصلت و فرج ایشان نمودند و بی انجامشست
نسبت خود را به شایع بدینها را شایع نشاند و طریقت بدین است
طریقه شایع آن هر چه که در شایع در خود شایع میکنند و کلماتی میکنند
ولی هر چه که شایع بدین شایع بزرگوار است و میگویند که این شایع
سخن را از شایع شایع بدین و بطریق آن بزرگوار از شایع و در طریقه
جمله چایک است بدین طریقه آن شایع که بعد از آنکه بدین شایع بدین
تقریب اندیشد بدین و در قرآن مجید حجت ایشان را نقل کرده بدین
که اگر حق را ندانند که در دلبس سلام نامه میگویند و کاف و غیر
و علامت فیض آن محمد را نشان ابرار را در دلبس میگویند که کتب ایشان
در ادب و شایع باشند که شایع علی را از ایشان شایع شایع
که هر چه که از خبر این شایع و بدین شایع بدین و در دلبس بدین

[illegible]

سابق علی بن ابی طالب است قدح در دهری یمن قدح و در بر
پای علی بن ابی طالب است که در حدیث قبوله عن رسول الله است که هر یک از
اجماع در حدیث این حدیث دارند و بر این عمل کرده اند و این حدیث است
و در آن حدیث است که هر که با حق است و بر حق است و بر حق است
پسند و نظر در حال حرام است پسند و نظر در حال حرام است پسند
و حکمی کند و بگوید که او را ضعیف است که او را اهل علم است که او را اهل علم است
که هر که با حق است و بر حق است و بر حق است که هر که با حق است و بر حق است
شده است و بر این است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
بر حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
جاء از حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
شده است و بر این است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
حکم کرده است و بر این است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
چون می شود پس در حدیث است که هر که با حق است و بر حق است
که اگر کند و بگوید که او را ضعیف است که او را اهل علم است که او را اهل علم است
بوده است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
ست و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
که هر که با حق است و بر حق است و بر حق است که هر که با حق است و بر حق است
خبر است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
بر خدا و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
با حق است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

و هیچ از حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
صحیح است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
بی اثران حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
صحت حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
فرد حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
صحت حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
بطوریکه حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
تا حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
در این حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
اکابر بر حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
ایزدان حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
مردم حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
کانه حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
مطلب حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
و آنچه حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
چون حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
جامع حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
در حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
در حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
میکنند حدیث است و بر این حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

[illegible][illegible]

نفس که در دنیا درین زمین شغاف و غافل بر پاست عطا و بر
در قیامت هم با آن مخالف شود و از این بر طرف شود و غافل در چشم
میکردند حال انصاف پیدا که خبر رسد طبع خود را که طبع نیست
پستی بر اسلام نیست تا ضرر آنجا که آنوقت با آنکه و عوام را
آنرا شنید و این را که هر قدر که در آن حضرت صادق بود و در آن حدیث
که امام حسن عسکری را وایت میکرد از آن چون حدیثی از حضرت
دارم که در آنجا که کسی که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
عزیز که در عوام بود که نور آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
بکشد و خبر از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
علی خود کند با هر که در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
بر حضرت فرمودند در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
مثل آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و اما در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
صاحب آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
کوی قاش قاش خوردن عوام در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
شدن عوام و شغاف کردن و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
نفس که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
حکم نایب میکند و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
انکار آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

بکشد و این عمل میکند که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و عوام بر آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
بجویند و این را که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
میکشد که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
این را که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
خود میکند و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
فصلی که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
نفس که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و بعضی که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
خوار شد و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
امره آن را که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

این سخن از آنکه
در باره خود هیچ سخن نگوید
چنانچه در
تألیفات خود
راست غایب و ماکه در برین
نورانی و الهی نموده که درین
و در واسطه مباحث کلیه در میان
بریده و فرزند اعدا و در بریده
یعنی و کفر و معصای و طعن و اضرار
و پایش علی الاعیان بطریق
خود ایراد خود و در مجالس
است که تالیس صفا ناره درین
و غیر معقد از انانیت و کافر
از خیریه بود که از صد رسل
علی و صلوات علیهم
بسیار از این بار فرق ممتاز
خان و باقی عصای مؤمنین
و اصل معاد و عدل عدول
و از سر از سر معرفت
و در بیان نهاده که مواد
نفع تمام نیافته و نه وقت
و معانی و غلات زیاد

بنویس

منحصر است که اگر انعام را در یک حال مستحق
گفته اند که آن مستحق معرفت و کمال
نام علی السلام است یعنی در هر عصر از اعیان
کاملی که آید سرانجامی نام باشد و سلسله
نام از خلق و در رتبه و آثار و ثواب و عطا
و نبوت و خیرت و است و است واجب و لازم است
این که باشد و در انشا خدا صاحب کافران
و عاشقان و خورشید و سیدین و صاحب و حلال
و ادوات و سید و هم از هجرت مقدس از عظم
کینه نباشد که علم این ان بقدر نام شدن
در میان بر و درین زمان که خداوند مصلحت
دانت و ظاهر کرد و مشخص این ان
رکن بر واسطه جناب شیخ احمد صاحب
که این رکن را از انظار نمود و حجت خدا را نام
حاجت و علم به سید فاسم نشانی بود و سید
اینده و خوارانیش شده هر کس حکم و علم
بانت و هر کس نبی که کرده شده و سید
و در این میان و در این میان و در این میان

این سخن از آنکه
در باره خود هیچ سخن نگوید
چنانچه در
تألیفات خود
راست غایب و ماکه در برین
نورانی و الهی نموده که درین
و در واسطه مباحث کلیه در میان
بریده و فرزند اعدا و در بریده
یعنی و کفر و معصای و طعن و اضرار
و پایش علی الاعیان بطریق
خود ایراد خود و در مجالس
است که تالیس صفا ناره درین
و غیر معقد از انانیت و کافر
از خیریه بود که از صد رسل
علی و صلوات علیهم
بسیار از این بار فرق ممتاز
خان و باقی عصای مؤمنین
و اصل معاد و عدل عدول
و از سر از سر معرفت
و در بیان نهاده که مواد
نفع تمام نیافته و نه وقت
و معانی و غلات زیاد

بنور شد و بعضی خطا است و بعضی باطل است و بعضی از آن
 مذکور است این که مثل غنای آب کلیل و اوقات غنای آب و غیر
 و مثل طهارت و درخت و غیره از جنایات است و در هر حال
 که در کتب اخبار و عقاید مذکور است و همچنین برای آنکه شادی است
 نشده و اگر هم خبر است خود مصحف است و در هر حال
 منبایم مذکور است این که در هر حال شادی است و در هر حال
 که در هر حال شادی است و در هر حال شادی است و در هر حال
 انشکاب است و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 جواب آنکه از هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 هرگز از این خبر و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 آنحضرت است و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 اللهم اعلم انی انشکاب است و در هر حال شادی است
 این که در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 کرده اند و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 خاصه و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 بدین و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 و در هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 از هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 از هر حال شادی است و در هر حال شادی است
 از هر حال شادی است و در هر حال شادی است

ایشان بزمین بعد از فوت حاجی سید کاظم بیشتر از پیشتر که در مدینه مقام
هم بعضی جهات متعرض ایشان نمیکردند و در خواستهای ایشان در مدینه
باندگش و تقلید محضه انظار میگردید و تواب خان هم ایشان را بطن
فرمود و بواسطه این میگردید اگر چه نسبت ایشان در کرمان و باندگش
کردید و بیکدیگر اطوار و ادوات حرب تماماً و مطلقاً منظر داشت و بود و نموده و
که متفرق باشند و کرمان سکونت دارند و بیشتر باشند و مانع آنها باشند و بجز این فایده
کلیه در نظر داشته باشند و استعداد کرمان کفایت آن نباشد از آنکه در یکدیگر فرام
بدار العبادۀ نیز مشرکه که در آنجا هم جمعیت فراهم آورده باشند و اگر چه در
بطایح کرمان امر ایشان را پیشرفت نموده و لیکن بازم معدود و بجز این اطوار
بظلم و سبب تاخت که در آنجا بود و قرب تر بر سر کرده از سایر پادشاهان و حضرت
که در مدینه بعد از این جهت از نزدیکتر نسبت جمعیت و برادران حضرت و دوست و
قرب حلال و معذور رسد و دولت و سبکدوشان و انانیت از مدینه جاری
و سعادت مناسبت با جوده و دایه و پیوسته افروزی و جری و جری بگردید
و حقیقتاً بود که اگر حرکتی نماند هیچ طریقت شیخ از خواص و عوام در هر
دلائیله که باشند همه بابت ایشان متعقدند و در کتاب ایشان حاجت
خواهند کرد و بهر قسم که ممکن گشته طمع و سفاد نخواهند بود و اندک زمان
در آن فرصت شمرده مشورت بین تابعین خود را از غریب و بعد حنی بعضی
از راس بر خیزند و باندای قریب الوقت اعلام و دعوت نموده که بعد از
اجتماع همه خود را بآنجا برسانند که نگاه کتابت خروج و نیز از این جهت
باب کتابت حضرتان مآب علیه السّلام و العذاب و اجتماع و اگر کسی از
خواص شیخ فایده حاصل میکند که کلام عوام ایشان در تصدیق او و معرفت
آن کتاب نیز از تواب خان را بعد از خود داشته باشند و تواب خان

این حکم هم علم از اهل بدعت می شود و حق را بیک خود را
 هم البته معصوم نیستند و خود ایشان هم در کتب جامع
 کرده اند و خلاف اجماع فرموده اند چنانکه در این کتاب
 لب را لب پس بفتوی خود ایشان از اهل بدعت و حرمت
 بدعت مخصوص باصول نیست و در فرود هم جای می شود
 و باز جمله عجایب آن است که فرموده اند که حقیقت غیبت
 را کرده ام و حال آنکه حقیقت ابدالمصداق نه بدست هیچ کس
 از کتب خود نبرده ام و به ادبی با حد نکرده ام و اگر چه
 کسی برده ام با نهایت ادب و القاب که برده ام و اگر چه
 عرض کرده ام از اهل اصناف ناپسند مشبهی
 بطلب بطور ابراهیم عرض کرده ام و نسبت بیک نموده
 نسبت بعلی و داده اند و از علی نیستند و خود را از احمد
 نموده اند و راغب در دنیا میباشند پس حقیقت را به ابراهیم
 حالات اهل تبلیس گفته ام و از آنها که بی و بیست و نه
 را تکفیر

و تکفیر میکنند غیبت کرده اند و این تقی علی و شهادت
 شد غیبت غیبت جمیع ائمه علیهم السلام حال اهل تبلیس و بطور عموم
 و ابراهیم ذکر فرموده اند و غیبت فرموده اند نسبت پس بیک نموده غیبت
 ام و جمیع علماء و محدثین احوال اهل تبلیس ذکر فرموده اند بطور عموم
 که بزرگوار است از آنها لازم است غیبت نکرده اند و چرا آن
 ائمه نسبت حق را بمن داده اند و چه شرم است از آن ناکته
 بر انتم و محشی و نسبت را از او جرحی نسبت بخدیجه منوره
 با کلمات نوشته اند غیبت کرده است و اگر فرمودند که از اهل عیقه
 و غیبت نوطه است و آنی که مقتضای کتاب و سنت است که
 خط که از اهل بدعت نخواهد بود بعد از کرده اند اخبار و
 در حرمت غیبت از بیت و محشی و گفته اند که بعد از دیدن
 اخبار و احادیث نسبت بشتم علی و نکرده ام و نمیکنم غیبت
 نمی نمایم و بهمان برایشان نیز نمی افزایم و نخواهم نسبت
 که به هم نسبت بخدیجه ثابت غیبت و هرگز آن

تصنیف میکنند و در سخن بیهوده محمول است و در کتب
 چنین چیز یافت می بطور این که نظم مینمایم از آن که هر کفر
 کرده اند و تضلیل نموده اند و افتراء و بهتان نسبت اند و شی
 عصر ملین کرده اند و حکم بکفر و ضلالت صادر از مخلوق ایران
 نموده اند بچنین لای باطل و جابر که در توقع غیبت که گویند
 چرا تصدیق آنها را نمی نمایم و چرا اظهار برایت از افتراء
 آنها نمی نمایم بر من لازم است اظهار خطا از آنها را عموماً بگویم
 اما بایسته حال که تصریح کرده است که در کتب دینی این که مصنف
 فرموده حقیقت علم را کرده ام البته است و است فی این
 الم ملو من بیع مرا بخصمه که عرض شد ذکر کرده اند از
 ایشان عفو فرمایم ان قال و من قدر جواب از
 نوع اول بر است و لولا الشعر بالعلماء یذکر لکنتم الموم
 الثوم من لبید انتروی کلهم و الجوابه اما اینکه نسبت
 افتراء و تهمت بمن داده اند کذب محض و محض افتراء و تهمت

جواب افتراءات و تهمت ایشان
 این افتراءات و تهمت ایشان

است زیرا که آنچه که ایشان نسبت داده ام همین صدق و حقی
 واقع است چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ایشان را تعالی
 چون در کتب خود طعن زیاد و مذمت بیشتر و غیبت و بازاری
 بی نسبت بجهت بدینه گفته و نوشته مثل اینکه گفته که اینها را
 اتباع علماء عامه هستند مثل ابی حنیفه و غیره و عمل بحقیقت میکنند
 و باین جهت دوع که هستند زیرا که در حدیث و ارشاد الظن
 الکذب الکذب چنانچه در ایشان و العلوم و الزام التواضع و فصل
 الخطاب و غیره مذکور نموده و مثل اینکه گفته که اینها کوشی برند و
 کوشی مردم را میسرند و ما میخوانیم مردم بفهمانیم و بگوئیم که اینها
 کوشی برند کوشی خود را حفظ نمایند که برند بر ایشان می آید
 چنانچه در ایشان در تصحیح باین فقره عموده الی غیر ذلک از بزرگان
 مائی که نسبت بعمل کرده که اگر نخواهد نقل عبارت متعلق باین
 مقامات را بنمایم بطول مرانی مد و بنام من در این رساله باین
 اختصار است لهذا از باب امر معروف و نهی از منکر و اح

حق دان باطل در غیبت از مؤمنین در مقام حجاب
 از این فقراتی که نسبت به علم داده بر مردم و گفتیم و نوشتیم
 که این خدایات و کلماتی که در حق علم و کرده و در مقام
 بتک از بیت و غیبت و اقامت آنها برآمده محض بر عقل
 است بعد از وی غلط است و شمار نمیرسد که اینگونه سخن
 در حق علم بگویند و اینطور نیستند با آنها بر مینمایند که این
 متبعین این ضعیف را کرده و کدام فقیه عمل بمطعون بطلان
 و انما و اراء کرده و کدام حکم کوشی بر نموده و بر واقع
 است که ذکر علم و عاتق و نقل قولی از ایشان در حق بتبعین
 غلط را یا نمی بینی که خلاف و فراموش در قرآن صحیح نقل از
 شیطان و فرعون و دیگران فرموده پس معلوم است که نقل
 قول و نقل بتبعین غلط است و همچنین هرگاه فقیه و مجتهد
 استدلال کنند باینکه که قطعی الدلالة نباشد بلکه ظنی
 الدلالة باشد بحجت قیام احوال تخصیص یا تفصیل یا مجاز
 یا اضرار

یا اضرار یا نمی اندازد این عمل بطن نخواهد بود و همچنین هرگاه فقیه
 و مجتهد اخذ صدقات و زکوة و انفاکی و بیرون جویند از برای
 خود یا غیر خود از فقراء و محققین نمایند این کوشی بر نمی آید
 چگونه کوشی بر آید و حال آنکه خلاف و فراموش امر فرموده باشد
 و گرفتن بقوله الله انما الصدقات للفقراء والمساكين
 و اینها میفرمایند خدایا ما را هم صدقه آه و الحاصل آنکه عرض
 حجت از بیت و امانت و غیبت نبوده بلکه نهی از منکر و ترغیب
 غیبت و امانت فقراء و این منافی با تقوی و مخالف
 با عز علی نیست بلکه مقتضای تقوی و محبت است که حجت کرده
 زیرا که اخباری که دلالت میکنند بر وجوب رد غیبت نیستند
 پس بمقتضای این اخبار و رد غیبت مشروع است یا لازم
 پس منافی با تقوی نیست بلکه عدم رد غیبت منافی با تقوی
 است و همچنین منافی با روش فقهی علمای هر مذهب است که همیشه طریق
 آنها رد غیبت بوده یا ندیده که هر مذهب علمای اعلی از همه

و این کوشیها باطل است

نوعی سخن در حق این که در پس فرموده بجهت بعضی سخن در است
 و نه ادبی که از ایشان به التماس هم در پیش طوری در کرد
 عله و بر اینکه جفا عتق خود ایشان را از اهل بدعت و ضلالت
 میدانم طبعی غیبت ایشان را جایز یا لازم میدانم زیرا که
 حرمت غیبت اگر قطعی است لکن در چند صورت مستثنی
 است با اتفاق علم و از جمله این غیبت اهل بدعت و ضلالت
 است و اما اینکه گفتند که کلمات من در ایشان و العوام و جلایه
 الصبیح متفق است و بر من بحث کرده اند که چهارده
 از کلام هر یک از کلام از کلام من نکرده اند و حال آنکه کلام من
 محکم هم دارد حتی در این دو کتاب و قاعده اینست که در
 متن به محکم بود پس فلان چهارده متن به محکم نکرده و این نوع
 از ایشان نبود بلکه متوقع این بود که در متن به محکم نماند
 گوئیم در جواب که کلمات شما در اینجا ادعا کرده ایم متن نیست
 بلکه صریح است در آنچه نسبت داده ایم عله و بر اینکه محکمت
 و تاویل است

منصفه
 در کلام عتق

و تاویل است کلام شما را هم دیده ام و نقل کرده ام و الا اینکه آن
 محکمت و تاویل است هم غلط است و ادعای است بدون دلیل
 و باطل است چنانچه بعد از این ظاهر خواهد شد آن ادعا عله و
 بر اینکه اگر من بر تاویل باشم پس نباید بحث و اعتراض در
 بر من و محکم است پس عتق خواهد شد زیرا که از برای این عتق
 است بنا بر این که بحث کنند و بگویند که کلام من متفق است و در
 فلان مطلب است پس باید که رد بر این عتق و اعلی محمل شرار
 قائلین بوجه وجود و نحو اینها نتوان کرد شاید که ادعا کنند که
 مراد ما فلان مطلب صحیح است و حال آنکه چنین نیست هرگز
 طریق بر این نبوده بلکه همین طریق چنین بود که مطلبی
 که نقل شده و در کتاب او موجود بود اگر بحسب دلالت عربی
 و بمقتضای آن قوم و فهم اهل آن مطلبی بود که غلط و فاسد
 و کفر و بدعت بود رد میکردند و از ظاهر و فساد و باطل بودن
 می نمودند و اعتقادی با احتمالات بعد از و تاویل است

جواب از آن محال

شاهد و قرینه نمیکرده اند و الحاصل هر لفظی که در
 عام معنی معینی دارد که آن معنی از آن لفظ بدون قرینه
 فهمیده شود آن لفظ را بالنبه بان معنی محکم میگویند
 و معنی را نمیکویند بلکه معنی را لفظی میگویند که دلالت
 واضح بر معنی داشته باشد آنوقت میگویند آن لفظ معنی
 و اما هرگاه لفظ دلالت واضح داشته باشد بر معنی لفظ
 محکم مینامند بالنبه بان معنی را میگویند و اعراض بر آن
 کلیات است و کلیات این در رکن رابع از این قبیل است
 این چه بعد از این معلوم خواهد شد البته پس توفیق که این
 از این کرده اند که چهار مرتبه به محکم کرده پی در پی موقع است زیرا که
 کلیات این محکم و تفویض در آنچه معنی بان نسبت داده اند
 معنی بر نیست بلکه در این که آنچه را که تاویل کرده اند و غیر محکم
 اند از این تمام غلط و قال است چنانچه این الله معنی
 خواهد شد معنی و توفیق و بالجملة معلوم شد که باعث غیبت
 این

این چه بعد از این معلوم خواهد شد البته پس توفیق که این

این در محجوز غیبت و تجویل و تضلیل این را این معنی که این
 ادعا را کرده اند در کتب خود که آن اثبات کردند راجع در این
 و شرط ثالث لا اله الا الله بوده باشد و آن داخل در این
 بوده بلکه از جمله بدیع و مخترعات در دین بوده و کلیات این را محکم
 در این معنی طلب است و محمل معنی نیست پس باید که در این غیبه
 خواهند بود بلکه در این غیبت علی که متکثر این مطلب مستند است
 نخواهد بود و در این غیبت لازم است معنی غیبت
 و اما اینکه گفته اند که معنی غیبت علی را که در این که تفریح با علم
 شخص کرده اند بلکه چیز که گفته اند بطریق ایهام و عموم گفته اند
 و این غیبت نیست بلکه در معنی غیبت و تمام نیز که غیبت
 مختص نیست بصورتی که تفریح با علم شخص باشد بلکه غیبت محمل معنی
 و محمول نیز خواهد بود که آن محمول مرد و یا شمشیر یا امور
 محصوره مثل اینکه طاعت کند بعضی جمعی از اهل خانه یا
 را مسئله و بگوید که نفر از اهل فلان خانه یا فلان مرد را معصیت

این چه بعد از این معلوم خواهد شد البته پس توفیق که این

کالات زیر که شبه نیست که اینها داخل در عینیت است ^{تعمیم}
 و لا یغیب بعضی بعضا و اینها در هرگاه مذمت کنند طایفه اهل علم را
 بعنوان عموم مثل اینکه طلب مدرسه را برتر از خلق الله هستند و مثل
 اینکه بگوید مجتهدین صریح هستند زیرا که صریح کسرت کفر است
 صریح دانند که عمل بظن میکنند خود صریح غیبه اند و مثل
 اینکه مجتهدین را تبعاع علی و عیسی هستند مثل اهل ضعیف و حقیران
 و چیز غیبی اند بخیر چند مسئله دیگر و هر چند مسئله بعضی
 نفاسی و کوشن بر نرد و اینکه با صحتی گفت میکنند از زیارت طایفه
 میترسند و مکرر از زیارت عینه و ذمات می گویند که کتاب خود را مگو
 از اینها خود را باور میکنند بهر کتابی از کتاب او که خواهی جمع
 کنی مثل فضل الخطب و الزام التواضع و ارزش و العلوم و غیر اینها
 از کتاب ایشان و اینها هم عینیت است عموم الدین و الله صابر
 و اما آنچه را که پیغمبر و ائمه معصومین فرموده اند در حق کسی که
 بجای از غیبیه بگوید یا بخواند یا بگوید در میان ایشان چیزی غیر

محصوره

محصور بوده مثل اینکه فرموده اند ما مال اقامت بقولون
 کذا و کذا پس بمحض اینکه تفریح با هم نکرده اند بخوانند و بعد
 اگر از قضاوت سر رشته داشته باشند بگویند حرف حق را میان گرفت
 علیه که بر اینکه تفریح با هم مکرر کرده زیرا که بعد از اقامه
 دلیل بر کسرت رایج گفته که منکران اگر راست بگویند اما حق
 صریح را با عینه ادله اثبات کنند بلکه بعضی آن حتی یکی بچینه
 نتوانند که اسرار دین خود را با عینه ادله ثابت کنند پس چگونه
 را کنند بر مسئله که باینده دلیل ثابت شده است و این در فقره
 خود با آنکه یک حدیث صحیح بلکه یک ضعیف بلکه بدون حدیث
 و بمحض شریعت بنی الامم بلکه در مسئله که اصحاب متفرق
 نشدند بر آن خود فتوی میدهند چنانکه علمای و مخصوصا ائمه
 اجماع و رواشن بود که چنان فرموده است که فتوی داده ام
 مسئله و حال آنکه نهی و اشرار ندیدم نه از ائمه و نه از عاقلان
 بلکه فتوی دادم بر آن و اجماع و ختم و کمال که هر از و آن که

اینها را در عموم
 و اینها را در خصوص

فکر کند و طور دیگر بفهمد بار در میان طو فرموده اند
 و هر کس بفکر کند از عادل و هر کس نکند از اناق می دانند
 و شهادت او را قبول نمی کنند و اقتدار او را جایز نمی دانند
 و محقق بخط و غیب خدا می دانند و حال اینکه هیچ یک از قرآن و
 حدیث و اجماع بر آن کوه غیب خداست و حال آنکه در حدیث
 که این غیب علوه ۹ مخصوص کرده است یا خبر و نه خبر
 با علم آن بزرگوار فرموده است یا خبر اگر می گویند یا غیب
 نیست نهایت به آنکه فی الزکره اید و اگر می گویند غیب
 است پس با اینکه غلبه فکرم بن گفته که غیب است حد ۹
 مخصوص نکرده ام و نمی کنم و اید الهم اصد ۹ در هیچ کتابی از کتب
 خود نکرده ام و یاد بی با حد نکرده ام پس دو کلام متناقض
 گفته و گویند از سطر عینه که در کتب خود ذکر کرده و فراموش کرده
 بی دروغ گو قلیل الحفظ و کثیر القلب می باشد و مع ذلک
 می گویند محض غیب علوه ۹ چیست مفروض اینست که مثل
 علوه ۹

این غیب است که در حدیث و اجماع و قرآن و کتب معتبره ذکر نشده است و این غیب است که در حدیث و اجماع و قرآن و کتب معتبره ذکر نشده است

علوه ۹ از اهل بدعت نمیدانند و غیب آنها را بالخصوص
 از حدیث و اجماع محض است علوه ۹ را آنکه با شفا قطعی
 است که غیب جمله از علما را با هم در شایسته هم در میان هر یک
 کرده مثل هر دو میزنند و شغل خفی و انا اید موده
 و خبر هم علوه ۹ را بر اینها همه آنکه غیب حد را بر این
 کرده کم و رقی است که فی الز غیب و از بیت من بعد و آنکه
 گفته که معلوم است این حد را از طه صبیح توی کافی
 سر کلام با مصنف مجهول است عند غیث و زیر که واضح و معلوم
 که واضح و عام شده با آنکه این حد را از غیب است علوه ۹ را آنکه طه
 صبیح توی کافی در صفتی از مصنفین است پس مصنف
 مجهول محصور است و غیب مجهول محصور جایز نیست و این حد
 و اگر گویند که من فلفله را ندیده ام و نمیشد کم گویند که این حد
 غیب نیست مثل آنکه غیب است یا از فقر را بخصوص بکنند و
 آنکه او را ندیده و آن حد و با الجمال آنکه بگویند سخن عامیانه قابل

این حد است که در حدیث و اجماع و قرآن و کتب معتبره ذکر نشده است و این حد است که در حدیث و اجماع و قرآن و کتب معتبره ذکر نشده است

در مقام تفکر و تأمل
در مقام تفکر و تأمل
در مقام تفکر و تأمل

جواب پیش از این نیست اما اینکه گفته که از اهل بدعت نیز بزرگ
مطلب خود را به دلیل از کتاب و سنت و غیره اثبات کرده ایم
و بدعت آنست که امری بدون دلیل داخل در دین کند و بدعت
و بغض را برادر قرار دهد پس جواب از آن اینست که در لفظ بدعت
حقیقه شرعیه نیست و اصطلاح خاص در شرع از برای او نیست بلکه
معنی شرعاً و همان معنی عرفی و لغوی اوست و بدعت در لغت عرف
معنی اختراع و احدث است بقا بعد از الامور الابدیه و اصل
کاصح ما یجوز من اهل اللغة و بدعت در این
احداث و اختراع است در دین بنیاد که در
چیز یا فقهی کردن چیزی و بعد از خبر بدعت احدث است
در شریعت مقدمه بدون سند شرعی خصوصاً اوعموم و بعد
او مع البدع مطلقاً البته بعضی چیز که پیغمبر در دنیا فرار
نموده باشد یا بخصوص یا بالعموم پس اگر حکمی قرار داد پیغمبر باشد
و از کتاب و سنت مستند داشته باشد ولو بالعموم آن بدعت
نخواهد

و باب حرفت عام بعد باشد الخ غیر ذلك که نشان دادن که باطل
کلیت بشود و بر ضد انهم است نصب چنین که دوام آنکه معرفت
و اعتقاد بوجود چنین شخصی نوعاً لازمست که اگر اعتقاد باین
مطلب معارف باین امر نباشد از ضرورتی و مبنی و مسلک و مصالح
است و داخل در فرق کافر بینا است مثل یهود و نصاری بلکه
دو مرتبه که متکرمه فتنه بلکه از ایشان و جواب از هر دو از این
رویه باطل شد بدین مضمون و گفته که لعنتی که خداوند عز و جل
و شداد و غمزد و فرعون و ابی بکر و عمر و عثمان و محبوب و اینست
و شمر و بر قتل ائمه و بر زدن شیعیان و بر عیسی و مقداد
و فرقه ضاله و لعنتی که بر نواصب طایفه و منافقین
کرده است بر کسیکه اینست محل نزاع دینیه او باشد و مذمت
باشد و خلق آفرین باین قول دعوت کند یا در کتاب نوشته باشد
و من از این مذهب بیزام خدا یا حرا از این مذهب نازند محفوظ
بارز از این مذهب نماند و بر این مذهب محض مقرر و با اهل
این مذهب در محشر ملازم و پیوسته از اهل این مذهب پیروان

در مقام تفکر و تأمل
در مقام تفکر و تأمل
در مقام تفکر و تأمل

اینکه غایت آنکه گفته که اگر این بفرمانند که آنچه میگوید را در
در کتاب خود نوشته و جواب کرده و با طرف فرزند زده و افزای
نمیستام عرض میکنم که جنبه بر مرقبه مستند و از علوم و اصطلاح
بنده آنکه بنده را بدین علم و سخن مرا نمیدانید و بهیچ وجه
نکرده اید علت شینا و غایت عنایت الله علیه مراد از این
ارشاد العوام و هدایت الصبیح بر خورده اید اگر چه علم مقدس
مطلب در اینجا نوشت و از حرم مراد بعد از آن که مسلم عالم
میخورد که این حرف از غیبت در چندین کتابش عبادات
محکم دارد که معلوم میشود که مراد از خبر از این است که مصنف
کرده دیگر صحت تخرج و بطریق جمع کن به صنف به همین
نم چهره بر طرطال میشود و نشه ولی از حرمه اینکه بداند که این
تجاشی از مکر غیبت مراد مراد بفهمد تا اینکه که بعد از این
نماید بمقتضای هلاک من هلاک عن بخت باشد
قدر شرح میدهم و جمع میان حکم و نشه به خود مینماید
و راه جمع را بدست دوتن میدهم که در اطراف از جواب
امثال

در تفسیر این حدیث

امثال که مصنف حاضر نشود بلکه با صطلوح ما از برای عالم
دو مقام است یکی مقام حقیقت و یکی مقام اعراف ظاهر و
الحکم این دو مقام اینها هم مختلفند پس حکمی که در مقام
شیخی جاری میشود بآنکه در عالم اعراف حکم بخلاف آن است
و حکم اول را حکم اولی واقعی حقیقی میگوئیم و حکم ثانی را حکم
الامر ثانوی میگوئیم مثل نماز در حال عدم تقیة و در حالت
و در حال تقیة و عرض کرد که در حالت اولی باید نماز را بدون تکفیر
کرد و در حالت تقیة باید یا تکفیر کرد و در حالت صحیة باید قائما
کرد و در حالت عرض باید نشسته کرد پس نماز را بدون تکفیر قائما
حکم الله واقعی اولی میگوئیم و یا تکفیر نشسته حکم الله واقعی ثانوی
میگوئیم و حکم اولی را بآنکه حکم عالم بمقتضای دلیل مراد نمید
و اثبات آن میتوان کرد و بآنکه در عالم اعراف جاری نشود بواسطه
عرض اعراف و اگر اعراف را باینکه حکم واقعی اولی بر وزن
و از این جهت اثبات حکم واقعی اولی بدلیل عقلی ممکن است
اذا حکم ثانوی بجز سطح و طلق بطور دیگر نمیتوان فهمید

و موقوف است بتقلید لای محمد علیهم السلام و از روزی قابل
 مایل اکثر کتب با حکم اولیه سر و در شمس است و اعراض
 در عالم پیدا شده و از این جهت است که در شرائع و احکام ظاهر
 باین استدلال بدلیل عقلی سر و در است چنانکه عقل هر که کلمه
 و حقیقتی است که لا اله الا الله و اعراض و اعراض جزئی است که از انجا
 ملحق میشود و غیر حکم میشود نمیشوند و در آن که در هر کس که محیط
 اعراض است و مردم هر روز و هر روز بطریق حکم ثانوی و بر سر
 این که با حکم اولی سر و در است و ما مویان نیستند و نباید
 علم بان یا ظنی بان حاصل نمایند و حکمی ما مور حکم ثانوی است که
 از عالم اعراضند و از اینست که نه این از هیچ صادر شده حکم اولی
 باشد بلکه باین باشد که مطابق با اولی باشد و باین باشد که مخالف
 باشد و طریق با در حکمت چون استدلال بدلیل عقلی است که مؤید
 باشد بقیه و قتی که ابتدا باشد لا نمیتوان حکم شی را لا اله الا الله
 بیان میکنیم بعد از آن که حکم ثانوی دارد بیان میکنیم که اصل
 مسئله اینست ولی بجهت موافق حکم تغییر کرده و چون عالم از
 اعراض

اعراض یا که شمس حکم اولی بر روز میکنند و حکم تحقیقی
 ایشان است چنانچه در عرف حکمت گفته اند که بی حکم تحقیقی
 الاشیاء علی ما بر علیه فی نفس الامر بقدر الظاهر البشریه
 و این نفس الامر اصطلاح حکم قدیم است و مرادش آن واقع
 اول است با صطلح ما پس در بیان احوال که منتهی به اربع اول موافق
 حکم عقلی بیان کرده ام در اینجا اصل در مسئله موافق با حکم اول
 واقعی آن است که تقی و در بنی و ظاهر باشد و قاعده مقام اتمه
 ظاهر برین در میان رعیت باشد و در در و کرده رعیت وجود
 این باشد و در دلیل بر این معنی چون الله اعلم ان
 کرده ایم بعد فصول دیگر عنوان کرده ام بر حکم ثانوی نفس الامر
 که در عالم اعراض اقتضا اعراض ان باشد که این مخالف
 و بر روز نمایند تا ما نشان ظاهر شود پس حکم استدلال میکنند که
 میکنند که خداوند عالم از آنرا که ضلالتی بر روز است و واجبست
 که میان خلق او را و جمعی باشد که مردم را بان کنند و سخن از آن

باشند و امام در پیشای خلق باشند و معصوم و مطهر باشند و حکم
 در میان خلق و بدان را سیاست فرموده و غور و حفظ فرماید
 و شریعت را شرح فرماید و احکام را جاری نماید و در وادار دارد و کار
 نفوس را صلاح بخشد و در زمین خالی از وجود مبارک او نباشد
 او را هر چه خواهد بود که دست رس خلق باشد به غایت از او را که
 مانند خدا این حکم اولی است حال اگر حکمت اقتضا کند که چندین
 باشند متقاضی دلیل عقلی میشود باز هر وقت که امر از او
 نشود و نخواهد فرمود و دل هر خداوند خواهد بود و اینست
 و طریق است بطور اقتضای خواه این طریقه مصنف
 بنماید و خواهد بنماید و خواهد بداند که ما چه گفتیم و خواهد بداند
 حال در صد آن نیستیم که اینست که این در تصدیق نمایند
 مقصود است که آنچه در این کتاب بیان کرده ایم از لزوم
 وجود ایشان و ظهور ایشان این حکم اولی است و اینست که
 چند را در آخر ذکر کرده ایم باینکه تا نوبت معین است
 اگر چه حکم اولی نیست که آن ادله اقتضا کرده و آنچه علیه

جو و غضب خلقت و بسیار از اعراض دیگر خداوند از آن
 از دیده خلق پنهان کرده است و اگر میشد که ایشان برور کنند
 مولای ایشان برور میکرد و بالتدال بیان کرده ایم لزوم غیبت
 ایشان را و اینکه بنابر این در این باب هم برور کنند و مصنف
 نسبت آن فصول را بیکدیگر داده است و نسبت فصل اول را بحکم
 ثانوی را آنکه گفته اند خداوند مصنف بداند و که بر ایشان است
 بداند که اینست محل نزاعی که مصنف تعیین فرموده است و از آن
 نیز از هر دو از قائل آن نیز از هر دو چنین قولی و مدعی هر دو
 و محبت نیز از هر دو است افزاء عظمی را اینست محل نزاع است
 که ما میگوئیم که نقیب و نجیب معصومند بالله العظیم که انزال
 محض خالص است و مطلق از هر بیعت و خیال مانند کسی که در
 کتاب ما نیست یعنی الله عز و جل و ربنا مدعی لعنة الله
 علی الکاذبین نمیشود چگونه جرات بر ما عرض کرده اند نمیشود حکم
 بخراب انزال الله بخراب این چیز دیگر است و ما را مطلب نیست
 که مصنف مجمع علیه است و فقر نزاع از آن کرده و این قدر

از بزرگ مصنف را این محلی نزاع کافیت تا اینجا صلح کلام
 این بعد باین در احوال که محلی نزاع قرار داده ام و در امر
 تا که محلی نزاع قرار داده ام و گفته ام که این معرفت و اعتقاد
 بوجهی جزین شش نوعی لازم میدانند و گفته ام اینها
 در شرط ثالث از شرط اول و الا الله میدانند پس اگر این
 معرفت از اثبات باشد مثل کسی است معارف ثلث دیگر از اثبات
 جوابی که از این داده اند و همان لعنه هار بقه ۴
 کرده اند بر کسی که نانی باینه قول باشد و گفته اند که هر چه لازم
 که فلفله بی قدر جبر میباشند در ذکر افزون بعد از آن حکم
 کردن بمقتضای آن افزونی البته تقوای این مانع است
 از افزون و این سخن را از غیر شنیده اند و جواب معارضه
 بعضی این را رسانیده اند و این بصداقت خود باور
 فرموده اند و ذکر فرموده اند و الله ادنی تدبیری که داشته
 باشد اینگونه افزون را بر علی بنی بنده و صدق از مخلوق
 باینه بر عینه تمام نمی رسد و آیا ممکن است که افزون بر مردم

فصل در محاطات
 از این که در این کتاب
 در این باب

عقل

و دانامشته شود و خداوند از آن افزون را باطل کند و خداوند
 اند که این نیست محض افزون است و گفته اند که کشف و جسد که
 میگویند نسبتی که هر چه ولایت بر این اند و عارف بحق ائمه
 نیستند و عداوتی با اهل بیت ندارند و حجت بر اینها قائم است
 و خلاف را شنیده اند از آنکه ممکنه از اهل توحید ممکن است که اگر
 احوال صلی داشته باشند بهر جهت بر وزن چگونه در بار شجاعت کافر
 را میکنند که هر کسی گفته ام این معنی که آن کرده اند نشانه
 است و مثل یهود و نصاری و هر رایت و الله که نسبت این
 نسبت مکر کذب و بهتان و افزون خدا حکم کند میان ما و اینها
 که چگونه تهمت و افزون می بندند و شوق عصبه مسلمان میبندند
 و الله که مراد از گفته ام این نیست مکر ولایت اولیا و وراثت
 از اعداء الی اخره قال ملخص فرمود این این انکه رتبه آ
 که من داده ام و گفته اند که این محض افزون است ما هر چه
 هر چه می نثاریم و گفته ایم و نتوانیم و سخن زیاد بر قابل
 باینه قول کرده اند و نجات با ذکر کرده اند از اینکه این نوع

و افزاء را نمی گویند باین نه بشد ام حال بعضی از عبارات این
 نقل میکنند معلوم شود که کافیه در آن کو مفر کفایت نمی گویند
 که در بعضی مقامات دلیل اول که تعبیر از او یکست نقل کرده اند و ثانی
 که باقی بر این فصل بیان شده که آن خلق در میان خلق ضرورت است
 تا خلق او را به بینند و از او بشنوند و در دمار خود را به گویند و
 چنانچه در خود را از او بینند پس چه فرق میکند وجود امام غیبت
 با خدا برتر از دیده اوست و او هم هست او خبر هر که واهم
 غایب هم خبر هر که اگر خلق می شناسند او را و از خدا گفت نمایند
 با امام گفت نمایند اگر امام درین پرده تفرق در ملک میکنند ضلالت
 پس پرده تفرق در ملک میکنند چه فرق میان او و خدا را که حجت
 با امام غایب بر خلق نمایند و دیگر بحث اول و ثانی را به
 و محسن را ضرر نبود همان در عالم غیب باینست و تفرق در
 ملک کند و حال آنکه که حجتی بر خلق تمام شود مگر آنکه که را به بینند
 و او حجت بر این اقامه کند و گویند حجت بر اینست خلق غیبت
 اقامه شود و حال آنکه در غیبت او به نیامی آیند و در غیبت
 او از دنیا میروند اگر تارخ و خبر و روایت کفایت نکرد
 دیگر



دیگر او صیاد ضرر نبود و اینست چه صفت و محسن کشیدن این
 چه صفت بود پس معلوم است که کفایت خلق را نمیکند پس معلوم
 که کفایت خلق را اخبار و روایات و کتب باقی نمیکند بعد از
 منظره ای میرویم را در حضور حضرت صادق نقل میکنند
 حدیث و الزام پیش من را میگوید که کتب سنت رافع الله
 نیستند پس رافع اختلاف ضرورت است و بعد از نقل حدیث الزام
 پیش من را میگوید که فریضه این سوال را از تو میگویم که اگر در
 خلاف کفایت اگر امام غایب کفایت میکند پس بر کول رحلت کرده
 هم گفت می توانستند که در میان حجت معصومین نبوده و اگر گفت
 بر کول نمی توانستند و از چه گونه گفت با امام غایب می شود و اگر گویند
 کتب و سنت در میان است و اینست دو کفایت میکند میگویند
 پس اختلافات از حجت پس معلوم است رافع خلل ضرورت است
 پس معلوم شد از این نقل شریف که میباید خداوند را در عمر
 حاکی در میان مردم باشد و الا نظم عالم از هم خواهد پاشید
 در عباد و بلاد ظاهر خواهد شد و حکیم منزه است از اینگونه

و در این برهان نکته نخستین گرفت و باید فکر کرد که این دو
 تا به در عصر پیدا کرد و در اول جلد چهارم نوشته که مقام
 اول در اثبات لزوم وجود نفی و تجلیات در عصر و اینکه
 خلوص را از عصر از ایشان از حکمت و لطیف باشد و بی
 و ملازم عالم و نفی هم عین بی آدم بود و چون ایشان است و از
 بر این مسئله و دلیل اقامه محقق و بعد از آن گفته که
 بخلاف رد کنند بر آنکه اگر فرض کردیم نفی و ایمان دارا است
 صفت صدق را یکی از اینها اول ثابت کنیم اگر ایمان خود
 بیک از اینها اول ثابت نمیشود اگر در وقت این یکی از اینها
 را باینکه دلیل که اقامه کرده ایم ثابت میکند هم فرض دارا که
 که از اینها اول نفی میماند و اگر اصول نیست خود را باینکه اول
 ثابت نمیشود اگر در اول فرض و نفی و امری در نفی
 مستلزم بالاحتیاج ثابت میکند بدون نفی و حکم در بلد و عباد
 میماند و مختلف کننده را فانی میخواند و شهادت او قبول
 نمیکند و با آنکه حد بر او جاری میکند و این را که از اصول ۴

باینکه

دلیل ثابت میکند آنکه مسکنی و عدالت میماند و جمیع البقیه
 و اولیاء همین در گرفت و بعد از دست قوم اینها کشند
 و اینها که نمیخواهند اینها را که است پیغمبر خدا این صفت کامل
 و قدرت کامل جمیع با او گفته دنیا راه رفتند و بعد از میان مردم
 رفت معلوم شد که گروه چهار نفر بودند یعنی باینها فانی
 ضعیف چگونه میتوانم اینها را عظیم را بر گردن اینها خلق
 متکبر بگذارم که هزار و دویست سال است که در جمیع
 غیبت مانده اند و بعد از هوس خود شوند و مانده اند و بعد
 بزوال است که نصیحت و خلوص را پیش نایم و صدق و صف را
 پیش نایم و هر حق را بیان نایم تا آنکه انانی که غایت الهی
 متعلق ایشان گشته و محتاج معنی در این دنیا هستند و
 همه قدر را است کنند و خود را از گرداب جاهلیت بیرون
 اندازند و الحمد لله باز بالقبول رند و زمین خالی از همه
 انفس کفایت ایمان نیست و همه طالبان صحت و معنی حق

هستند و اینست که بجهت وجود ایشان نوشته میشود و عرض
 هدایت همان صاحبان است نه هدایت کوران و مصلحت
 له یجعل الله له قورا خاله من نور و در حق
 دیگر نوشته است که مقتضی حکمت است که عالم بدون
 علم و عالم نمیشود و محاسن است در حکمت اخلال با این امر
 معظم و عالم هر سال قبل یکی را ضرورت بخورد و عالم از دیده
 خلق پنهان رخص حاجت خلق بان نمیشود پس میکوییم در زمان
 نبی خود ان نبی عالم است و در موطن غیبت ان نبی و در
 هنگام فقدان ان نبی بایستی که عالمی دیگر باشد که آن مه
 حجت بر جهان نماید و ان امام است در هر حال که شود
 و در هر حال که شود نبی عالمی دیگر باید شود باشد که رفع
 حاجت خلق بان شود و ایضا در حاجتی دیگر نوشته که صلح
 ازین جهت در میان خلق مذاکره بطلد و بمرحله مختص و از احوال
 این است مثل مذمت حکم و منصف و وجود و انوار
 و بر مطلق و لازم است در حکمت که باینکه بتواند رخص این

برج

این عالمی که در هر حال که شود
 نبی عالمی که در هر حال که شود
 امامی که در هر حال که شود
 عالمی که در هر حال که شود

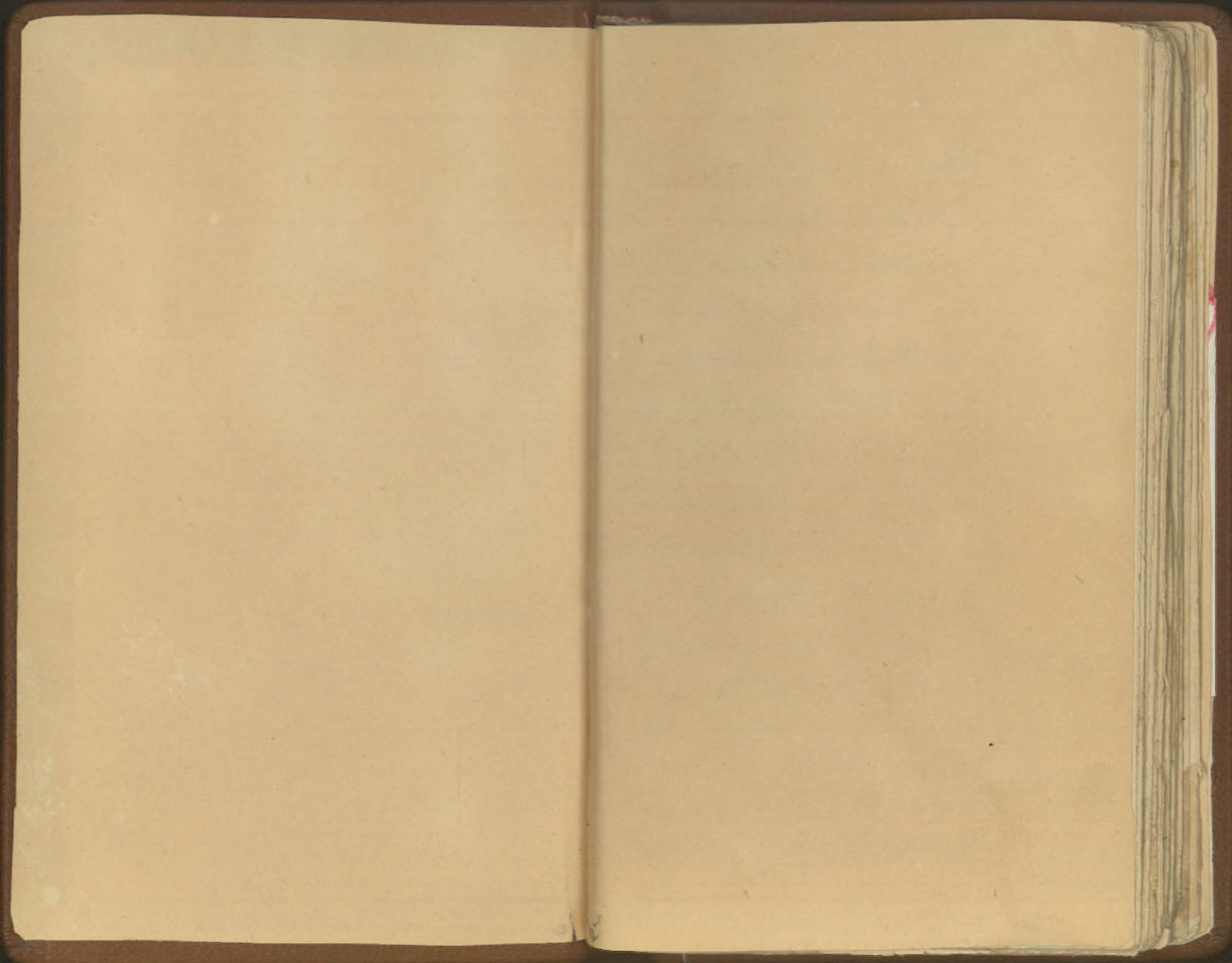
بدیع و ملائک عالم نماید شبه نیست که فقیران را از قوه این
 برخی اند و دیگران بطریق اولی و بی غیر از اینست فقیران را
 که دیگر باشد که اگر نوشته شود و در هر حال که رخص انرا نمایند
 اینگونه عبارات در اینجه جلد این نوشته که همه رخص است
 اینکه در زمان غیبت لازم است وجود عالم حکم ظاهر شود
 که در میان خلق باشد که مردم را بر این بنده رخص حاجت
 بان نمایند و اخلال بان خلل حکمت است و بر حکیم جائز نیست
 اخلال بان و عالم از دیده خلق پنهان رخص و حاجت بان
 و همه عبارات صریح در اینجه مطلب است و مستفاد از ده دلیل
 همین است بلکه این ده دلیل از برای اینجه مطلب است و همین
 خود در توضیح بان نموده که من اثبات اینجه که من اعظم را باینجه
 ده دلیل کرده ام یعنی لفظ یکی از اینها اثبات امامت حضرت
 صادق را نمیتواند بکنند پس چه لشکری دارد از قبول اینجه
 اینجه طلب ان مه اینجه ده دلیل **حال** یا ایها الاخوان
 بیا بیاد افق بر میدار میتوان با اینجه عبارات صریح انکار

اینجه که در هر حال که شود
 امامی که در هر حال که شود
 عالمی که در هر حال که شود



اینکه طلبی کرد که این از آن می کنند لزوم وجود و ظهور و شمول
و حکم عالم ظاهر شود که قرینه ظاهر امام باشد در زمان
غیبت و فقها ظاهر کفایت نمیکند پس منتهی افزای
و تحقیق باشد نرده ام وجه دروغ باشد نبت داده ام
میستوان گفت که این عبادت متشبهت و باید در حکم
کلام منی شود و صراط مستقیم اولی و دومی از اعدا
اگر این عبادت متشبهت باشد دیگر عبادت نفسی و روحی در
عالم پیدا نخواهد شد متشبهت به آنست که نفس نباشد و افعال
عبدیه در او برود و یا آنکه متشبهت باشد این عبادت احتمال
بخیزد از این مطلب نذر در پس چگونه متشبهت است میستوان
بمنه نسبت داد که فله فی فقیه است و از اصطلاحات من
منه اصل خبر ندارد و مراد را اصل فهمیده و حال آنکه
گفته که کتاب ارشاد و هدایت الصبیان را از برای جوانان
و اطفال دین نوشته اند که فقیه نیستند و اصل در
تجاذبه اندر فهمند و من با اینکه عمر صرف علوم کرده ام این
عبادت عامیه را نمی فهمم علوه بر آنکه این توجیه و تاویل
نمی

اینکه این عبادت متشبهت است
و از اصطلاحات من
منه اصل خبر ندارد



ف